

ریشه‌یابی نام ایران بر پایه‌ مستندات تاریخی

حکیمه احمدی‌زاده شندی^۱

افتخار روحی‌فر^۲

چکیده

نام «ایران» حکایت از یک تمدن دیرین در این سرزمین دارد و از لحاظ تاریخی برای پژوهشگران مختلف حوزه‌ی ایران‌شناسی حائز اهمیت است. مسئله‌ی پژوهش حاضر این است که نام ایران ریشه در چه و کجا داشته است؟ و چه اقوامی در این سرزمین سکنی داشته‌اند و خود را ایرانی می‌دانسته‌اند؟ از این رو در این مقاله، با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی ریشه و پیشینه‌ی این واژه به صورت‌های ائیری، آری‌ی، آری‌بی، و غیره به معنای «آریایی» در آثار کهن شرقی، اوستا، کتیبه‌های کهن ایرانی و بین‌النهرینی، و متون مورخان و جغرافیدانان غربی پرداخته شده است. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که این نام با صورت‌های گوناگون خود به معنی نام قوم ساکن در این سرزمین، در گذر هزاره‌ها و سده‌ها سیری تاریخی را طی نموده تا آنکه در عهد ساسانیان به صورت مشخص با نام ایران و ایرانشهر (با یای مجهول) برای تمام مرزهای سیاسی این سلسله انتخاب و تثبیت گشته است.

کلید واژگان: ایران، آریایی، اوستا، شاهنامه، کتیبه.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ پیش از اسلام، دانشگاه علوم تحقیقات، تهران (نویسنده مسئول).

h.ahmadizade7646@gmail.com

eftekharr066@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان‌های باستانی ایران، دانشگاه تبریز.

مقدمه

نام ایران در گذر زمان با دگرگونی‌هایی بسیار در طول تاریخ به شکل امروزی در آمده است. صورت مکتوب کهن این نام نیز برگرفته از قوم ساکن در فلات ایران یعنی قوم آریایی، در کتیبه‌هایی کهن چون کتیبه سارگون دوم، پادشاه آشور آمده است (دیاکونف، ۱۳۷۹: ۳۰). در این میان با در نظر گرفتن سنت هندو ایرانی، نقل شفاهی یا سینه به سینه، پیشینه این نام از کتیبه نامبرده، کهن تر و به عصر مهاجرت نخستین آریایی‌ها به ایران می‌رسد، چنانکه در اوستا و ریگ ودا بیان شده است. تنها نام قوم آریایی در این اسناد مشاهده نمی‌شود بلکه نام اقوام منشعب از آن چون قوم پارس‌ها نیز به صورت‌های مختلف و شبیه به یکدیگر هم در ریگ ودا و هم در کتیبه‌های بین‌النهرین چون کتیبه شلمانسر سوم (۸۳۵ پ.م) مشاهده می‌شود (گیمن، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۶). اما در این میان جایگاه اصلی و خاستگاه این قوم که این سرزمین نیز به نام آنها معروف گشته مبهم است. ریگ ودا و اوستا شواهد روشنی را نشان نمی‌دهند و همین مسئله ایران‌شناسان را به حل چاره از مقوله زبان‌شناسی واداشته است، در حالی که رجوع به اعماق قرون مسئله زبان‌شناسی را کم‌اهمیت می‌کند، زیرا با بررسی قرون گذشته تفاوت زبان‌ها اندک می‌شود (دیاکونف، ۱۳۷۹: ۳۵).

از طرفی برخی متون پهلوی چون بندهش نیز خلاف بررسی و نتیجه‌گیری‌های زبان‌شناسی را نشان می‌دهند. آثار و بناهای کهن و مقدس مانند آتش آذرگشنسب و دریاچه چیچست که در اوستا نشان‌هایشان مشاهده می‌شود، همسو با متون پهلوی است. دیگر متون ملی و حماسی چون شاهنامه فردوسی که بخش‌های اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی سرزمین ایران را در بر دارد، نیز بر روی بخش خاصی از این سرزمین انگشت نمی‌نهد و شرق تا غرب این فلات را ایران می‌نامد. بررسی مهاجرت و نظریات ورود آریایی‌ها از یک یا دو طرف دریای کاسپین به فلات ایران و اسکان آنها در شرق و غرب این سرزمین با گزارش‌های یاد شده در شاهنامه هم سواست. از این رو، تمام نظریات متعدد و گاه مبهم نگارندگان را بر آن داشته است تا به پژوهش و بررسی نام ایران بر پایه اسناد و متون کهن، کتیبه‌ها و سکه‌ها بپردازند. ذکر این مطلب لازم است که این بررسی با نگاهی به پژوهش دیگر مورخان و ایران‌شناسان نامی پیرامون این مسئله انجام شده است و نتیجه آن در متن این مقاله ارائه می‌شود.

علی‌رغم پژوهش‌های ایران‌شناسان در تاریخ و فرهنگ و جغرافیای این کشور چندان پژوهش اختصاصی پیرامون نام ایران و ریشه آن که در طول هزاره‌ها دستخوش تغییرات شده صورت نگرفته است، بنابراین، نیاز به پژوهش و بررسی پیرامون پیشینه نام ایران و کاربرد آن در دو سوی

فلات ایران هست. در بررسی مفهوم و ریشه نام ایران، خاستگاه و حتی جغرافیای آن، تقریباً به تمام منابع و مستنداتی که نام ایران و قوم ساکن در آن یعنی قوم آریایی، ذکر شده چه از کتب و منابع کهن و چه کتیبه‌ها رجوع و بررسی و تحلیل شدند. در این پژوهش به منابع و مأخذی که نام ایران را در خود دارند ملاحظه شده است که شامل: ریگ ودا، اوستا، یشته‌ها، تاریخ هرودوت، یادگار زریران و همچنین کتاب‌های پهلوی چون بندهش، مینوی خرد و غیره که اطلاعات تقریباً مناسبی را پیرامون خاستگاه و مکان ایرانویج به دست می‌دهند بررسی شده‌اند. در کنار شماری چند از منابعی که یاد شده، شاهنامه فردوسی نیز پیرامون معنی نام ایران و ارتباط آن با اوستا و متون پهلوی بررسی، تحلیل و نتیجه‌گیری شده است.

افزون بر این چند قرن، پس از اسناد تاریخی فوق پیرامون ریشه و مفهوم نام ایران شمار زیاد این کتیبه‌ها و سکه‌های ساسانی است که مملو از نام ایران و انیران بوده که تا به امروز پژوهشگران و ایران‌شناسان بسیاری را ترغیب به پژوهش در غالب کتاب و مقاله‌های متعدد بر روی این موضوع نموده است، از جمله این پژوهش‌ها که در مورد ایده نام ایران از تمام داده‌های باستان‌شناسی و تاریخی از آغاز تا قرن حاضر منتشر شده است، کتاب *آرمان ایران* اثر گرادو نیولی (۱۹۳۷)، ایران‌شناس برجسته ایتالیایی که به بررسی ریشه و خاستگاه نام ایران و سیر تکامل آن پرداخته است را می‌توان نام برد. دیاکونف در *تاریخ ماد*، لوکونین در *تمدن ایران ساسانی*، مکنزی و ژینیو نیز در مقالاتی نام ایران را در کتیبه‌های پهلوی و سکه‌ها بررسی کرده‌اند. بهرام فره‌وشی در کتاب *ایران ویج* و علیرضا شاپور شهبازی در مقاله «ایده ایران» نیز به تفصیل موضوعات پیرامون ریشه و خاستگاه ایرانویج را بررسی کرده‌اند.

ریشه‌یابی نام ایران بر پایه مستندات تاریخی

بررسی نام ایران به همراه معانی، مفهوم و جغرافیای کهن آن از دیر باز مورد توجه و پژوهش ایران‌شناسان بزرگ ایرانی و خارجی بوده است. هر یک از پژوهشگران با ارائه دلایلی فرضیه‌های گوناگونی پیرامون این مقوله ارائه داشته‌اند. از این رو، نخست در این مقاله به بررسی این نام و مفهوم آن بر پایه مستنداتی چون اوستا، کتیبه‌های باستانی، سکه‌های ساسانی، متون پهلوی و شاهنامه فردوسی و منابع اسلامی پرداخته خواهد شد.

نخستین منبع در بررسی نام ایران اوستا است. بخش‌های گوناگون این مجموعه کهن از زمانی در حدود نیمه هزاره دوم پیش از میلاد به بعد پدید آمد تا سرانجام در روزگار ساسانیان به خطی با نام

«دین دبیره» به شکلی منظم و مدون به نگارش درآمد (اوستا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳). همچنین افزون بر اوستا، در ریگ ودا نیز به قوم آریایی و مسکن آنها اشاره شده است. در ریگ ودا که در عصر هم‌زیستی آریایی‌های هندی و ایرانی یعنی زمانی که هنوز آریایی‌های ایرانی از هندوان جدا نشده‌اند سروده شده: «آن مردانی را که تحت حمایت تو بر رقیبان پیشی گرفته‌اند همانگونه که آریاها بر داسیوها غلبه کردند احترام نمایم» (ریگ ودا، ۱۳۷۲: ۶۳) و یا در جایی دیگر آمده است: «ویشنو به اندرا خدایی به خدایی تر که سازنده صاحب تخت در سه جهان است مردم آرین را کمک می‌کند» (همان: ۳۷۷). زمان تألیف ریگ ودا را از ۱۴۰۰ پیش از میلاد به بعد دانسته‌اند و در مورد اوستا اگرچه به روشنی نمی‌توان تاریخ دقیق سرایش آن را در نظر گرفت، اما پژوهشگران امروزه به تاریخ ۱۰۰۰ پیش از میلاد برای اوستای متقدم یعنی گاهان به توافق رسیده‌اند (کلنز، ۱۳۸۱: ۱۶۰). بخش‌های کهن اوستای متأخر یعنی یشت‌های کهن احتمالاً چند قرن پس از گاهان سروده شده‌اند (تفضلی، ۱۳۷۶: ۴۰). انتقال اوستا نیز احتمالاً بنا به سنت هندوایرانی حفظ متون مقدس دینی، در آغاز به صورت شفاهی و سینه به سینه موبدان تا هنگام کتابت آن و حتی پس از آن صورت گرفته است (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۲). چنانکه در کتاب هفتم دینکرد بر سنت شفاهی اوستا تأکید شده است (تفضلی، ۱۳۷۶: ۱۳). نام ایران به شکل اوستایی «اَیَرین» نخست در اوستا آمده است. در بخش‌هایی از اوستا، از جمله فروردین یشت، نام ایران به صورت اَیَرین (آریا= ایران) و اَیَریه (آریایی= ایرانی) و سرزمین آنها اَیَرینم وئجنگه (آریاوِیج = سرزمین آریایی‌ها) یاد شده است (یشت‌ها، ۱۳۰۷، ج ۱: ۶۰۵). در ریگ ودا زمین به «آریه» بخشیده شده است (ریگ ودا، ۱۳۷۲: ۹).

نیولی می‌نویسد: اَیَریه وئجنگه یا سرزمین آریایی‌های اوستا ساخته و پرداخته موبدان زرتشتی و مربوط به رویدادها و عناصر دینی همین آیین است. به عقیده وی ای ریانم وئِیجُو ونگهَوی دانتیا که شکل جدیدتر ایریا دینگهَو و آی ریو شیانم به معنای همان سرزمین آریاهاست، روحانیون زرتشتی در یشت‌های بزرگ منعکس کرده‌اند و آنها سرزمینی با کوه رفیع در مرکز جایگاه غنی اساطیری که هم خاستگاه نخستین جفت جانوران، گیومرت حیات میرا، گاو یکتا آفریده و مکان بنای وریمه است را ایریانم وئِیجُو نامیده‌اند (نیولی، ۱۳۸۵: ۶۹ - ۷۰). شواهد اوستایی از مهریشت و نندیداد در رد ادعای نیولی است که در آن گستره سرزمین آریایی‌ها، «اَیَریه دینگه‌او» و «اَیَریو شینم» نامیده می‌شوند. با بررسی بخش‌های اوستا چون نندیداد و مهریشت مشاهده می‌شود آریانم وئجو سرزمین قوم آریایی‌هاست، نه صرفاً سرزمین متعلق به عناصر زرتشتی که موبدان ساخته و پرداخته‌اند. نندیداد نخست از سرزمین‌های ایرانی نام می‌برد که شامل آریاوِیج، سغد، مرو، بلخ،

نیسیایه یا پارت، هرات یا هرووه، کابل، اوروا، گرگان یا هیرکانی، رخج، هلمند، راگا، چخر، ورنه یا گیلان، هپته هندو، رنھا است (وندیداد، ۱۳۸۲: ۵۷)، بنابراین، خود آریاویش نیز یکی از سرزمین‌ها و ممالک آریایی‌هاست. افزون بر این، سازمان چهارگانه سیاسی و اجتماعی که به ترتیب در مهریشت آمده مورد توجه است که شامل: ۱. نمانوپیستی (رئیس خانه یا سرپرست خانواده)، ۲. ویس پیستی (رئیس یا بزرگ ده، دهخدا)، ۳. زنتو پیستی (رئیس ناحیه)، ۴. دئینگهو پیستی (شهاریار یا رئیس مملکت) هستند (یشت‌ها، ج ۱، ۱۳۰: ۴۳۵؛ اوستا، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۵۷). شهبازی این نظام را پنجگانه می‌داند، اما یشت‌ها از چهار سازمان چنانکه ذکر گردید یاد می‌کند.

این سازمان چهارگانه سیاسی اجتماعی مهریشت ثابت می‌کند که یک احساس وحدت و امپراطوری در میان این مردمان تشکیل یافته است. احساس ملیت بین آنهایی که خود را آیریّه یا آریایی می‌دانستند، از این نکته بر می‌آید که آنها در اوستا و طنشان را «آیریّه دنگهو» به معنی سرزمین آریایی‌ها می‌نامیدند و سرزمین دیگر مردمانِ ناوابسته را «آیریّه دنگهو» به معنی سرزمین غیر آریایی‌ها نامیده‌اند (شهبازی، ۱۳۹۱: ۱۵۶). اهمیت مردمان وابسته و غیروابسته به این سرزمین با این عناوین «آیریّه دنگهو» برای آریایی‌ها و آیریّه دنگهو برای غیر آریایی‌ها در این سرزمین از اینجا مشهود می‌شود.

در کتیبه‌های ساسانی، از شاپور یکم به بعد تا اواسط این عصر نیز همین عنوان ایرانی و انیرانی (غیر ایرانی) دیده می‌شود (ژینیو، ۱۳۸۵: ۱۶۰). در بندهای نخستین کتیبه شاپور یکم در حاجی‌آباد فارس در معرفی شاپور یکم آمده است:

tgl'hy ZNH mzdysn bgy šhpwhry MLK' n MLK' 'yr'n w 'n'yr'n MNW čtry MN yzd'n
tigrāh ēn man mazdēs n bay šāpuhr šāhān šāh ērān ud anērān kē čih r az yazdān

این تیراندازی من، بغ مزدیسن شاپور شاهانشاه ایران و انیران که چهر (نژاد) از ایزدان (دارد) (راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، ۱۳۹۲: ۳۳-۳۴، ۳۸).

در مسکوکات ساسانی هم به همین ترتیب، در دو دینار ویژه شاپور یکم چنین آمده است:

Mzdys (a) bgy šhpwhry MLK'n MLK' 'yr'n w 'n'yr'n MNW ctry MN yzd'n
mazdēs n bay šāpuhr šāhān šāh ērān ud anērān kē čih r az yazdān

مزدایرست خدایگان شاپور شاهانشاه ایران و انیران که چهر از ایزدان دارد (آلرام، ۱۳۹۲: ۳۰).

همین عنوان برای مردمان ایرانی و غیر ایرانی در منابع عصری که این کشور دیگر ایران خوانده

می‌شد یعنی شاهنامه فردوسی به صورت ایرانی و انیرانی (غیر ایرانی) به میان آمده است:

گزین کرد از آن نامداران سوار

از ایران و نیران ده و دو هزار

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۰۳۲).

به عقیده ژینیو در ادبیات زرتشتی پسین نیز چنانکه که از دینکرد پیداست، انیران الزاماً یک غیرایرانی نیست اما قطعاً غیرزرتشتی است (ژینیو، ۱۳۸۵: ۱۶۰). اما موقعیت جغرافیایی اثیرینم و نجنکه یا همان سرزمین آریایی‌ها و یا ایرانویج که در اوستا نام آن آمده کجاست؟

از آنجا که در اوستا اشاره‌ای صریح و مشخص به محدوده و سرزمین ایران نکرده است، پاسخ این پرسش را پژوهشگران نخست از منظر زبان‌شناسی پژوهش و بررسی کرده‌اند. از یک سو، در مقایسه زبان اوستایی با فارسی باستان، و از سوی دیگر، مقایسه این زبان با زبان شرقی دوره میانه، برخی از پژوهشگران اوستا را زبانی متعلق به مشرق ایران می‌دانند. اما از آنجا که جزء کتاب اوستا و آثار وابسته به آن هیچ اثر دیگری از این زبان در دست نیست (تفضلی، ۱۳۷۶: ۳۵) با بررسی ویژگی‌های آوایی این زبان تنها این نکته با قاطعیت ثابت می‌شود که زبان اوستایی، زبان پارسی نیست و به آسانی می‌توان آن را به گویش هر مکانی از ایران نسبت داد. از این رو، پژوهشگران آن را به سرزمین‌های مختلف ایران چون شمال غربی (آذربایجان)، شمال شرقی، خوارزم، مرگیانه باکتریایی و سیستان منسوب دانسته‌اند (کلنز، ۱۳۸۱: ۱۶۰). اما مقوله زبان‌شناسی نیز برای برخی دانشمندان قابل پذیرش نیست. چنانکه دیاکونف از فریمان نقل می‌کند هر چه به اعماق قرون پیش رفته شود، تفاوت میان زبان‌های شرقی با غرب ایران کمتر می‌شود. دیاکونوف، نیز عدم روشنی آثار زبان‌های شرقی با اوستا را نیز مطرح می‌کند (دیاکونوف، ۱۳۷۹: ۳۵۱). کای بار نیز با اتکا به علم زبان‌شناسی تطبیقی معتقد است، این زبان‌ها و لهجه‌های ملل یاد شده جملگی یک اصل و ریشه دارند. چنانکه زبان لاتینی که زمانی در ایتالیا و کلنی‌های آن رایج بود، بر اثر گسترش و پراکنده شدن رومیان در هر مملکتی صورتی خاص به خود گرفت و زبان‌های ایتالیایی، فرانسوی، اسپانیایی و سایر زبان‌ها و لهجه‌های هم ریشه از آن به وجود آمد (کای بار، ۱۳۴۷: ۱۷). به طور کلی دو فرضیه برای جایگاه اصلی ایرانویج مطرح می‌شود: یکی در شرق ایران و دیگری در غرب ایران. اکثر دانشمندان ایران‌شناس، ایرانویج را همان خوارزم در شمال شرق ایران به شمار می‌آورند. مارکوارت پیشگام این نظریه با ارائه دلایلی چون اینکه موسی خورنی نویسنده ارمنی قرن ۵ م از ناحیه تور در خوارزم نام می‌برد، آن را با کلمه تویرییه (تورانی) در اوستا یکی می‌داند. نویسندگان دیگری چون بیلی، بنونیست و هنینگ در تأیید نظریه مارکوارت دلایل دیگری عرضه داشتند. بنونیست از

مقایسه ۱۶ سرزمین و نداد با هفت سرزمین یشت دهم به این نتیجه رسیده که ایرانویج در فهرست و نداد همان خوارزم است و هنینگ با گسترش این نظریه، مرو و هرات را نیز شامل خوارزم بزرگ سرزمین ایرانویج دانسته است (آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۰: ۲۱-۲۲). نیولی این نظریه خوارزم بودن ایرانویج را مردود شناخته و سرزمین ایرانویج و زادگاه زرتشت را بخش بزرگی از ناحیه سیستان، زرنگ و رخج می‌داند (نیولی، ۱۳۸۵: ۷۱). عقیده نیولی در این باره به پیروی از نظریه کسانی چون بارتولومه و گلدنر است (همان: ۸۵). اما گزارش فردوسی خلاف تصور نظریه نیولی است، بر پایه شاهنامه، آن هنگام که شاهزاده اسفندیار به عنوان شاهزاده ایرانی با سپاهیان ایران از بلخ به سرزمین سیستان می‌تازد، زال ایران را سوای از کشور تحت تسلط خود سیستان بیان می‌کند:

نخواهد همی کشور و تاج و تخت

بر و بار خواهد همی با درخت

همه سیستان پاک ویران کنند

به کام دلیران ایران کنند

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۸۴-۱۸۵).

در این ابیات فردوسی، سیستان سرزمینی سوای از ایرانویج و کاخ گشتاسپ، همان جایی است که زردتشت دین آوری کرد. بر پایه اوستا، متون پهلوی و شاهنامه این زمان همان هنگامی است که زرتشت از غرب ایران یعنی آذربایجان به شرق ایران یعنی بلخ رفته و دین آوری نموده و گشتاسپ و اسفندیار دین جدید را پذیرفته‌اند (گیگر و دیگران، ۱۳۸۲: ۲۰۶-۲۰۷). همین زمان هنگام سرایش گاهان است، بدین ترتیب با رد ادعای نیولی سرزمین ائیریه وئجنگه یا آریاویج اوستا را می‌توان همان شمال شرق ایران و حدود خوارزم دانست. به واقع چنان که پیداست آریایی‌های نخستین در دو گروه در شرق و غرب ایران اقامت گزیدند و خود را arya و سرزمین‌های خاستگاه خود را آیرینم و یج (= ایرانویج) به معنی «گستره آریاییان» می‌نامیدند (رضایی باغبیدی، ۱۳۸۱: ۹). بدین ترتیب بی‌راه نیست که منابع و پژوهشگران هم شرق و هم غرب ایران را سرزمین آریاییان (ایرانویج) خوانده‌اند. در بندهش، آذربایجان یا همان گستره ماد باستان سرزمین ایرانویج گفته شده است (بندهش، ۱۳۷۸: ۱۲۸). دارمستتر چنانکه در بندهش آمده شمال غرب ایران کنونی یعنی حوالی آذربایجان و مشخصاً آران در حدود قفقاز کنونی را ایرانویج دانسته است (وندیداد، ۱۳۸۲: ۲۷). بارتولومه بر اساس مطالعه یشت‌های قدیمی خصوصاً فروردین یشت استدلال می‌کند حوادثی که در یشت‌ها آمده همه مربوط به شرق ایران است و هیچگونه اثری از حوادث غرب ایران و بین‌النهرین در آنها نیست. کای بار نیز موج مهاجرت اقوام

آریایی را در چند دوره از شرق به غرب می‌داند که منجر به برخورد آریایی‌ها با تمدن‌های بین‌النهرین و ایجاد شاهنشاهی ماد و پارس شد (کای بار، ۱۳۸۴: ۱۸). اشارهٔ ونیدداد (ونیدداد، ۱۳۸۲: ۵۹) و مینوی خرد نیز در مورد اقلیم و آب و هوای ایرانویج به هر دو بخش شرق و غرب ایران می‌خورد، بر پایهٔ مینوی خرد دیو زمستان در ایرانویج مسلط‌تر و در ایرانویج ده ماه زمستان و دو ماه تابستان است (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۶۲). بر پایهٔ منابع یاد شده ایرانویج اوستا، سرزمین سردی بوده است (فروه‌وشی، ۱۳۷۴: ۷) و هم غرب ایران یعنی آذربایجان و ماد و هم شمال‌شرق ایران یا همان اپاختر متون پهلوی این ویژگی را دارند (بندهش، ۱۳۷۸: ۱۲۲). بی‌گمان مسیر زندگی زرتشت که نام او با اوستا و متون پهلوی گره خورده است، از هنگام تولد تا دین‌آوری و درگذشت وی که از غرب ایران یعنی ری و آذربایجان تا شرق ایران یعنی بلخ را در بر می‌گیرد بی‌ارتباط به همین مسئلهٔ جایگاه سرزمین آریایی یا ایرانویج، هم غرب و هم شرق ایران نیست. چنانکه در بندهش ذکر می‌شود که زرتشت تمام این کشور خونیرث و تمام پرهیزگاران گیتی را سرور است (بندهش، ۱۳۷۸: ۱۲۷). حال آنکه نیولی بدون بررسی موارد فوق بیان می‌کند، نمی‌توان دلیلی برای انتقال ایرانویج به آذربادگان (بندهش) در نظر گرفت (نیولی، ۱۳۸۵: ۷۸). این نگاه نیولی بر خلاف پژوهش ژرف او سطحی‌نگرانه است. شاهدهی دیگر برای تأیید موضوع فوق و رد ادعای نیولی را شاهنامهٔ فردوسی به دست می‌دهد که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد، و وجود نام خدایان هندوآریایی چون میترا، وارونا، ایندرا و ناستیه در کتیبهٔ معاهده‌ای بین پادشاه هیتی‌ها و حاکمی از مردم میتانی که در بغازکوی در ترکیهٔ کنونی یافت شده، خود گواه ارتباط شرق با غرب فلات ایران است (گیرشمن، ۱۳۸۳: ۷۱؛ رضایی باغبیدی، ۱۳۸۱: ۱۰).

اما با نگاهی به اشارات مورخان غربی در این باره، گزارش اراتوستن (قرن ۳ پ.م) و استرابون آنجا که در متون خود از سرزمین «آریانا» آن را جایی بین سند و کرمان قرار می‌دهد با مطالب فوق پیرامون جغرافیای اثیری در شرق ایران تا اندازه‌ای همسو است.

توصیف اراتوستن از آریانا با این جمله آغاز می‌شود: «پس از هند به آریانا نخستین بخش کشور تابع پارسیان پس از ناحیهٔ سند می‌رسیم» در این گزارش آریانا مشخصاً پس از هند و در شرق ایران است. استرابون (قرن ۱ پ.م) نیز گزارش می‌دهد: «نام آریانا به بخشی از ماد و پارس و همچنین باکتریا و سگدی‌ها گسترش یافت». در گزارش استرابون محدودهٔ آریانا، از شرق تا میانهٔ ایران و حتی حدود ماد در غرب است. همین مطالب را پیرامون شرق دانستن آریانا، کتیبهٔ کانیسکای بزرگ که در رباطک کشف شده، تقویت می‌کند: «فرمانی به یونانی صادر کرد و سپس به آریایی (باکتریایی) درآورد» (شهبازی، ۱۳۹۱: ۱۶۳).

به نظر می‌رسد، در عهد زندگانی این مورخان باستانی چون استرابون، اراتوستن و کتیبه کانیسکا که به صراحت از سرزمین آریانا، احتمالاً همان ائیرین اوستا که در شرق یاد شده است، نه آنکه اکنون شرق ایران مشخصاً یگانه سرزمین ایرانویج اوستا بوده و غرب ایران یعنی آذربایجان و ماد اکنون مردود شناخته شوند؛ بلکه گمان می‌رود تا این هنگام سنت‌ها، زبان و نام‌های آریایی‌های کهن در شرق ایران نسبت به غرب همچنان حفظ شده‌اند و به این مورخان رسیده است. نام سرزمین‌های شرقی در عهد هخامنشیان نیز گواه این مسئله است. حتی اگر این نام‌ها، سنت‌ها و زبان را در غرب ایران یعنی ماد و آذربایجان در این زمان دیگر دیده نشود و منجر به آن شده است که ایرانویج بیشتر به شرق ایران نسبت داده شود تا غرب آن. به هر روی، این پذیرفتنی است که غرب ایران یعنی بین‌النهرین و حدود آن منطقه برخورد تمدن‌ها بوده است. با این وجود نام مناطق و مکان‌های اوستایی موجود در غرب ایران چون دریاچه چیچست (دریاچه ارومیه) گواه اهمیت کهن این سرزمین در اوستا و مردمان ایرانویج بوده است.

در کتیبه‌های دوران کهن باستان نیز نام‌های آریایی مشاهده می‌شود، در کتیبه‌های العمارنه^۱ یعنی حدود ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد، حضور سلسله‌هایی که نام‌هایشان بازتاب زبان و دین آریایی است، در آسیای صغیر به ویژه در فلسطین دیده می‌شوند. اَرتَمِنیه^۲ الهام یافته از ارته و سوورده^۳ جالب‌ترین آنها است که معنای تحت‌اللفظی آن «بخشنده یا آفریده خورشید» است. همچنین نخستین خط میخی با نام پارس‌ها شرح نبردی است در ۸۳۵ پیش از میلاد، میان شلمانسر سوم علیه مادها که در آن به پارسوا اشاره دارد (گیمن، ۱۳۸۴: ۳۵-۳۶).

در کتیبه سارگون دوم (۷۰۵-۷۲۲ پ.م) نیز نامی از قوم آریایی دیده می‌شود. وی پادشاه آشور و مؤسس سلسله سارگون، در طول پادشاهی خود لشکرکشی‌هایی به ماد و دشت‌های مرکزی ایران داشت. وی در کتیبه‌ای در شرح لشکرکشی‌های خود به ایران از مرزهای کشور «آری بی aribi» مشرق و همچنین ایالت‌های ماد مقتدر که یوغ خدای آشور را فرو افکندند یاد می‌کند. چنانکه دیاکونوف تصریح می‌کند اصطلاح آری بی عادتاً در متون آشوری طبق موازین لهجه آشوری زبان اکدی به حالت اضافه و جمع است. در اینجا «بی» را باید «په» خواند (همچنان که در مورد الی بی چنین است) یعنی چون پسوند ایلامی جمع است. بدین ترتیب «آری بی» یا «آری په» نوشته شده در کتیبه سارگون به

1. Elamarana
2. artamanya
3. Suwardata



معنی سرزمین آریایی‌ها خواهد بود (دیاکونوف، ۱۳۷۹: ۲۰۶). نیولی نیز رأی دیاکونوف را پذیرفته است (نیولی، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۷). چنانکه پیداست این قبیله همان «آری زنته» یا «آری زنتوی» (دوده آریایی) است که هرودوت از آن یاد می‌کند. هرودوت در کتاب اول خود بند ۱۰۱ می‌نویسد: قبایل تیره‌های ماد که دیاکو با گردآوری آنان پادشاهی ماد را به وجود آورد، عبارتند از: بوسی‌ها، پاره تاکن‌ها، استروکات‌ها، آری زنته‌ها، بودی‌ها و مغ‌ها (هرودوت، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۴۷)، اینها قبیله‌های شاخص و مهم قوم ماد هستند. در مورد پارس‌ها نیز در این هنگام، این عموزادگان مادها نیز خود را «آریه چیته āriya čica» (آریانژاد / تبار) می‌نامیدند (شهبازی، ۱۳۹۱: ۱۵۸).

طبق گفته نیولی با تکیه به اسناد یونانی دوره مادها و هخامنشیان می‌توان نتیجه گرفت آریه عبارت از اصطلاح قومی بوده است که به مادهای دوران باستان و احتمالاً تمام قبیله‌های آریایی که اعتقاد به دو اصل متضاد - یک خدای نیک و یک روح پلید و یا نور و ظلمت بوده‌اند می‌دادند (نیولی، ۱۳۸۵: ۳۹). این عقیده شاید درست باشد، اما گفتگو در مورد آن خارج از این مبحث است و در این مقاله بیان نام قبایل آریایی در اسناد یونانی همعصر مادها و هخامنشیان مورد توجه است. بر پایه کتاب هفتم هرودوت ایرانی بودن گویا برای نخستین بار برای مادها به کار رفته است (هرودوت، ۱۳۸۹، ج ۲: ۷۸۵). در کتیبه‌های هخامنشی نیز از نژاد یاد شده «آئیریَه = آریایی» در اوستا نیز اشارتی وجود دارد، برای نخستین بار در کتیبه داریوش اول در نقش رستم واژه آریایی به صورت «آرییَ ariyā» آریایی و «آرییَ چیثرَ ariyāciθra» از نژاد آریایی به میان آمده است (شارپ، ۱۳۸۸: ۸۵). در این کتیبه، داریوش ضمن معرفی شجره خود، خویشتن را پسر پارسی، از قوم آریایی و دارای نژاد آریایی معرفی می‌نماید. بدیهی است این نژاد «آریای» که داریوش از آن یاد می‌کند، همان آئیریَه در اوستا است. در اینجا نکته جالب توجه فهرستی از سرزمین‌هایی است که هم در کتیبه داریوش اول و هم در وندیداد از آن نام برده می‌شود. داریوش می‌گوید: اهورامزدا این سرزمین‌ها را به وی اعطا کرد، سرزمین‌هایی چون ماد، خوزستان، پارت، هرات، بلخ، سغد، خوارزم، زرننگ، رنج، هند، بابل، مکران و... که اهورامزدا خداوند آن است. چنانکه پیشتر نیز گفته شد در وندیداد نیز بیان می‌شود که اهورامزدا سرزمین‌هایی چون ایرانویج، سغد، مرو، بلخ، نسایه، هرات، ویه کرتَه، ری، هیرمند را بیافریده است (اوستا، ۱۳۷۱، ج ۲: ۶۵۹-۶۶۱).

در یشت‌ها نیز بارها به ممالک آریایی نیز اشاراتی شده است. در آبان یشت، کرده ۱۳ بند ۴۹ آمده است: «از برای او ممالک آریایی استوار سازند کشور خسرو روی دریاچه ژرف و پهن چیچشت صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد» (یشت‌ها، ۱۳۰۷، ج ۱: ۲۵۳).

در شواهد موجود همین نام اثیریۀ اوستا و آریایِ هخامنشی در دورهٔ پارتیان به صورت «آریان» به کار برده می‌شده است. این موضوع را نیز می‌توان با نگاهی به تحریر پارتی کتیبه‌های ساسانیان در نقش رستم و نقش رجب یافت. در کتیبهٔ شاپور یکم در نقش رجب این نام به صورت حرف نوشت پارتی «ry» n آوانوشت aryān آریان نوشته شده است (راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، ۱۳۹۲: ۷۷). پیش از آن، اردشیر بابکان نیز در کتیبهٔ کوتاه سه زبانهٔ (پهلوی، پارتی، یونانی) معرفی خود در نقش رستم، در تحریر پارتی نام ایران را به شکل ardashīr šāhān šāh aryān نوشته است. مکنزی ترجمهٔ فارسی این بخش از کتیبهٔ پارتی را «اردشیر شاه شاهان آریایی‌ها» نوشته است (مکنزی، ۱۳۸۹: ۱۵۵). این ترجمه پذیرفتنی است زیرا نزدیک به لقب آریایِ در کتیبهٔ اعقاب پیشین پارتیان یعنی هخامنشیان است. امروزه تحریر پارتی از این نام از عهد اشکانی بجا نمانده است تا به درستی معلوم شود که اشکانیان سرزمین خود را چه می‌نامیده‌اند، اما طبق منابع، نخستین باری که از پادشاهان اشکانی با نام ولخش یا بلاش به گردآوری اوستایی که نام سرزمین قوم آریا یعنی اثیریۀ در آن درج است، دست یازید و در صورت درستی این مطلب اینجا ثابت می‌شود که اشکانیان با نام و قوم اثیریۀ اوستا آشنا بوده‌اند و بسا تبار خود را به این قوم می‌رساندند (زندوهومن یسن و کارنامهٔ اردشیر بابکان، ۱۳۴۴: ۳۷). پژوهشگرانی چون آندریاس و به دنبال آن لومل، بنونیست و دوشن گیمن معتقدند اوستا نخست در عهد اشکانیان نویسه‌گردانی شد، هنینگ، استاین، بیلی این نظریه را مردود دانسته‌اند، بیلی هر چند به وجود اوستای اشکانی تردید داشته اما پذیرفته بود که اثبات نفی آن دشوار است (گیمن، ۱۳۸۴: ۶۶-۶۷).

در عصر ساسانیان اوج فراگیری نام ایران در این سرزمین است، چنانکه این نام به عنوان یک ایدئولوژی افزون بر سیاست راهبردی شاهنشاهی در راستای راه‌اندازی یک دولت مرکزی، بر کتیبه‌ها، سکه‌ها، در متون دینی و حماسی، نام مناصب و شهرها نیز طنین‌انداز شد. اردشیر یکم بنیان‌گذار سلسلهٔ ساسانی پس از شکست حکومت ملوک الطوائفی اشکانی به دنبال بهره‌گیری از یک نام مقدس دینی برای این سرزمین بود، چنانکه خود را یک پادشاه موبد می‌دانست. اردشیر در اندیشهٔ راه‌اندازی یک پادشاهی با دولت مرکزی و قرارگیری تمام خاندان‌ها و استان‌ها ذیل کشوری با نام «ایران» (با یای مجهول) بود (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۲-۱۴). این نام که در اوستا ایریه aīrya، در فارسی باستان یا میخی هخامنشی آری َ āriya، در زبان پارتی آریان āryān بود، در پهلوی ساسانی «ایران» با حرف نوشت «yr'n» و آوانوشت ērān شد و تا به امروز نیز تقریباً به همین شکل ایران بجای مانده است. سرزمین ایران در عهد ساسانیان همچنین به ایرانشهر ērān šahr نامبردار بوده و ایرانشهر یک



ērān šahrīk نیز به معنای ایرانی است. در مورد معنی آن نیز ایران ērān با ترکیب «ایر» ēr و پسوند an علامت جمع، در متون پهلوی و فارسی دو کاربرد دارد، یک محل منسوب به قوم «ایر» به معنی سرزمین ایران است، و کاربرد دیگر ایر ēr به معنی نجیب و آزاده (فروه‌وشی، ۱۳۷۴: ۱۱) به اضافه ān علامت جمع به معنی نجیب‌زادگان و آزادگان و صفت ایرانیان از عهد باستان است. در این باره، در متنی از گزارش روایت پهلوی «یادگار زیریران» ایران جمع ایر و به معنای نجیب‌زادگان و آزادگان یاد شده است. آنجا که گشتاسپ شاه رو به سپاهیان ایران کرده و می‌گوید:

bē az ašmā ērān kē ast kē šawēd ud zarērān kēn xwāhēd

«از شما ایران (آزادگان) کیست که رود و زیریران کین خواهد» (یادگار زیریران، ۱۳۷۴: ۷۵).
همچنین در بیت زیر از شاهنامه آنجا که سهراب از هجیر نام و نشان یکایک دلیران و آزادگان لشکر ایران را جويا می‌شود:

از ایران هر آنچهت پیرسم بگویی

متاب از ره راستی هیچ روی

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۲۸۱).

در این بیت واژه ایران جمع ایر را به معنی همان آزادگان می‌نماید که سهراب نام و نشان آنها را جويا می‌شود. در بیتی دیگر آنجا که پس از کشتن ژنده‌رزم، دایی سهراب به دست رستم، سهراب به خشم و بانگ از ایرانیان جنگجو برای نبرد می‌طلبد از ایرانیان کسی پاسخ سهراب را نمی‌دهد:

بگفت و همی بود جوشان بسی

از ایران ندادند پاسخ کسی

(همان، ج ۱: ۲۸۶).

فردوسی نیز آذرآبادگان یا آذربایجان را سرزمین آزادگان قلمداد می‌کند، آنجا که رستم فرخ‌زاد در نامه‌ای به برادر خویش، فرمان حرکت به این سرزمین، از شهرستان‌های مهم ایران، می‌دهد:

چو نامه بخوانی تو با مهتران

برانداز و برساز و لشکر بران

همه گرد کن خواسته هرچه هست

پرستنده و جامه برنشت

همی تاز تا آذرآبادگان

به جای بزرگان و آزادگان

همیدون گله هر چه داری زاسپ

ببر سوی گنجور آذرگشسپ

(همان، ج ۲: ۱۰۸۳-۱۰۸۴).

این بیت ادعای نیولی را که بیشتر اشاره شد رد می‌کند و یادآور ایرانویچ دانستن آذربایجان است یعنی همان سرزمین آزادگان و نجیب‌زادگان، چنانکه در بندهش ذکر شد. وجود آتشکده مشهور آذر گشسپ نیز در آن سامان مورد توجه است، آتشکده‌ای مهم با پیشینه اساطیری که بازمانده‌ای از آن تا امروز نیز به جا مانده است. اما در ابیات زیر چنانکه پیشتر گفته شد، معنی دیگر «ایران» محل قوم ایر و سرزمین ایران است:

دریغ است ایران که ویران شود

کنام پلنگان و شیران شود

(همان، ج ۱: ۲۴۲).

به دنبال سیاستی که اشاره شد، اردشیر اول فرمان داد تا روی سکه‌ها و کتیبه‌های خود او را شاه و شاهنشاه «ایران» *ērān* معرفی نمایند. کهن‌ترین سند مکتوب نام ایران را باید مربوط به سکه دینار اردشیر اول^۱ دانست. در این سکه برای نخستین بار اردشیر اول نام ایران را بر روی سکه‌های خود درج می‌کند اما با عنوان «شاه» (نه شاهنشاه) که نشان می‌دهد، هنوز اردشیر به سراسر کشور دست نیافته است.

«mzdysn bgy 'rthštry MRK' 'yr'n»

«مзда پرست خدایگان اردشیر شاه ایران» (لوکونین، ۱۳۹۳: ۲۶۴).

اما تنها شکلی که بتوان قدمت نام ایران را به عهد کهن‌تر یعنی پیش از ساسانی رساند، تکیه بر دو رساله پهلوی «درخت آسوریک» و «یادگار زیران» است که اصل پارتی دارند (رضایی باغ‌بیدی، ۱۳۸۱: ۲۵).

در منظومه درخت آسوریک آمده است:

(و) بسیار جامه شاهور (و نیز) پوشاک دختران

در انبان آورند فراز به کشور ایران

(درخت آسوری، ۱۳۷۱: ۱۴۹)

و در رساله پهلوی یادگار زیران آمده است:

۱. این سکه در موزه لندن نگهداری می‌شود.



«پس گشتاسب شاه از سر کوه نگاه کند و گوید که من پندارم که کشته شد زیر «ایران» سپاهبدمان، چه اکنون نباید (آوای) پرش کمانان و بانگ نیو (دلیر) مردان (یادگار زیریران، ۱۳۷۴: ۶).
درج نام ایران بر روی سکه‌ها و کتیبه‌ها در میان جانشینان اردشیر همچنان به صورت درج واژه ایران و انیران استفاده شده است. اما این سیاست اردشیر و جانشینانش تنها به درج نام ایران بر روی کتیبه‌ها و سکه‌ها منتهی نشد، مورد جالب توجه آن است که واژه آیری 'yry' در کتیبه کعبه زرتشت برای نرسی نوه اردشیر و در برخی سکه‌های نواده اردشیر بهرام دوم نیز استفاده شده است. شاپور یکم در کتیبه سه زبانه کعبه زرتشت ضمن برشمردن افروختن آتشی به نام نرسی از او با عنوان ایر (آزاده) مزداپرست یاد می‌کند به زبان پارتی:

›trw HD hwsrw nryshw ŠMH pty 'ry mzdyzn nryshw MLK' hndy skstn W twrgstn
HN 'L YM' znb

ādūr ēw husraw narsih nām pad ēr mazdēzn narsih šāh hind sagistān ud tūristān yad
ō zrēh zamb

«آتشی به نام خسرو نرسی برای روان و دوام نام پسرمان نرسی ایر (نجیب) مزداپرست شاه هند، سگستان تورستان تا کناره دریا» (راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه، ۱۳۹۲: ۶۲، ۶۷، ۷۲).
بهرام دوم نوه شاپور نیز به درج واژه آیری 'yry' روی سکه‌های خود دست یازید. متن سکه به شرح زیر است:

›yry mzdysn bgy wrhr'n MRK'n MRK' 'yr'n W'nry'n MNW čtry MN yzd'n

Ēr mazdēsn bay wahrām šāhān šāh ērān ud anērān kē čīhr az yazdān

«ایر مزداپرست خدایگان بهرام شاهنشاه ایران و انیران که چهار از ایزدان دارد».
واژه مذکور ایر 'yry' صورت منفرد واژه ایران 'y r'n' چنانکه پیشتر گفته شد و همسو با عقیده لوکونین به معنای نجیب‌زاده و آریایی همان «آیری» اوستا و به معنی نژاد آریایی است. چنانکه پیداست این عنوان ایدئولوژیک و مذهبی بسیار مهم بوده و احتمالاً شاپور با این پیش نام برای نرسی قصد داشت این ایدئولوژی دربار را تا سرزمین‌های دور شرقی بسط دهد. بهرام دوم نیز با درج این واژه کهن از اوستا بی‌شک درصدد آن است که خود را از تبار قوم ایریه و شاهان این قوم که بعدها «کی» نام گرفتند معرفی نماید. پادشاهان اسطوره‌ای اوستا کیانیان جمع کی 'kay' به معنی شاه نام داشتند و ساسانیان نیز خود را وارثان و از تبار این پادشاهان دینی اوستا می‌دانستند (کریستن سن، ۱۳۵۰: ۱۰). این نکته در مسکوکات بعدی ساسانی کاملاً مشهود است، آنجا که پادشاهانی

چون یزدگرد دوم، پیروز و کواد (قباد) بجای پیش نام پیشتر به کار برده شده شاه به صورت آرامی (MRK) از پیش نام Kdy یا Kay بر روی سکه‌های خود استفاده نمودند:

کی یزدگرد Kdy yzdkrty

کی پیروز Kdy pylwčy

کی کواد (قباد) Kdy kw't (آلتهايم، ۱۳۹۱: ۷۴).

نکته جالب توجه آن است که از همان عهدی که این لقب اوستایی Kay = kdy بر روی سکه‌ها ظاهر می‌شود هم‌زمان در شاهنامه فردوسی نیز این لقب پیش نام پادشاهان ساسانی می‌شود (مکنزی، ۱۳۷۳: ۹۹). فردوسی دیگر در شاهنامه کواد یا قباد یکم را مشخصاً به مانند همان عصر کیانیان کی قباد که اکنون در سکه‌های او درج است خطاب می‌کند:

چن آگاهی آمد سوی کيقباد

زشيراز و از کار بيداد و داد

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۶۰۶).

ذکر نام ایران در عصر ساسانی به سکه‌ها و کتیبه‌ها ختم نمی‌شود. اهمیت این نام آنجا بود که مناصب مهم کشوری، لشکری، نام‌های شهرها و واژگان دیگر به ترکیب این نام مزین گردید که ذکر آن در سکه‌ها، مهرها و منابع پهلوی و اسلامی نیز به میان آمده است، برای نمونه نام شهرهایی چون ایران خوره شاپور "Ērān_xvarrah_Šābuhr" (آلتهايم، ۱۳۹۱: ۹۸؛ مکنزی، ۱۳۸۵: ۱۵۶؛ 112؛ Gyselen, 1989)، ایرانگرد شاپور "Ērān_kart_Šābuhr" (شهرستان‌های ایران‌شهر، ۱۳۸۸: ۴)، ایران آسن کورت کوات یا ایران آسان کرد کواد "Ērān_āsān_kart_kavād" به معنی قباد به ایران آرامش داد (مکنزی، ۱۳۸۵: ۱۵۶؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۵۳؛ Gyselen, 1989: 112)، ایران شاد کواد (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۵۴)، ایران‌شهر شاپور (طبری، ۱۳۸۵: ۶۰۵). چنانکه از مهرهای اختصاصی بجا مانده از عصر ساسانی پیداست مناصب کشوری و لشکری چون ایران سپاهبد ērān spāhbed به معنی سپهبد کل ایران (یادگارزیران، ۱۳۷۴: ۲۱۲)، ایران انبارگبد ērān anbārkbēd به معنی انباردار کل ایران (کریستن‌سن، ۱۳۸۴: ۲۸۹)، ایران آمارکر ērān āmārkr به معنی حسابدار کل ایران (Gyselen, 1989: 112) و غیره جملگی مشتق از نام ایران هستند.

نام ایران به همین شکل از عصر ساسانی پس از فروپاشی ساسانیان وارد متون و نامه‌های حماسی ایرانی چون شاهنامه فردوسی شد. در شاهنامه فردوسی از آغاز تا انتها (بخش اسطوره‌ای تا تاریخی که ساسانیان است) نام ایران بدون آنکه برای شرق یا غرب فلات ایران کنونی در نظر گرفته شود به کار رفته است.



چنین گفت ماهوی بدبختِ شوم

که ایران بُد پیش از این خویشِ روم

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۱۱۰).

از برخی ابیات شاهنامه در بخش اسطوره‌ای آن چنین بر می‌آید که ایرانِ نامبرده یک بار در غرب این سرزمین در نزدیکی سرزمین تازیان به کار برده شده است:

یکایک بیامد از ایران سپاه

سوی تازیان بر گرفتند راه

سواران ایران همه شاه جوی

نهادند یکسر به ضحاک روی

(همان، ج ۱: ۲۸).

و در بخشی دیگر ایران نامبرده از سوی شاهنامه در نزدیکی سرزمین‌های شرقی یعنی هندوستان به کار برده شده است:

بیرم پی از خاک جادوستان

شوم با پسر سوی هندوستان

بیاورد فرزند را چون نوند

چو غرم ژیان سوی کوه بلند

یکی مرد دینی بر آن کوه بود

که از کار گیتی بی‌انده بود

فرانک بدو گفت کای پاک دین

منم سوگواری از ایران زمین

(همان، ج ۱: ۳۴-۳۵).

به کار بردن همیشگی نام ایران با پیشینه اوستایی ائیرییه و پهلوی ایران - ērān از آغاز تا پایان شاهنامه برای این سرزمین بدون در نظر گرفتن شرق یا غرب بیانگر آن است، این نام چنانکه پیشتر بیان شد، طی فراگیر شدن آن در عصر ساسانی به ابعاد اسطوره‌ای، حماسی و تاریخی منابع فردوسی رسیده و در نهایت فردوسی نیز به همان شکل این نام را در شاهنامه به ثبت رسانده است.

نتیجه‌گیری

چنانکه مورد بررسی قرار گرفت، ریشه و پیشینه نام ایران که امروز شناخته شده است، از همان نام قوم مهاجر به این سرزمین یعنی قوم آریایی‌ها گرفته شده است که با کوچ و سکونت آنها در این نقطه از کره زمین، این سرزمین به نام آنان نامور شد. تا امروز نیز با کمی تغییر در شکل نام آن، بجای مانده است که این مورد نیز مرتبط با مسئله زبان‌شناسی، یعنی تحول و سیر زبان در گذر زمان است که امری بسیار طبیعی محسوب می‌شود. افزون بر آن، این مورد مهم در پژوهش حاضر روشن گردید که جایگاه یا سکونتگاه نخستین این اقوام مهاجر در فلات ایران نیز به تنهایی در یک سو (شرق) یا سوی دیگر (غرب) این سرزمین نبوده است. شرق یا غرب این سرزمین را یگانه سکونتگاه نخستین آریایی‌ها دانستن به دور از واقعیت و خلاف شواهد باستان‌شناسی است. بر مبنای شواهد بجای مانده، بدیهی است که این قوم در جایی سردسیر در بخش‌های شمالی دریای کاسپین (احتمالاً سبیری) سکونت داشته‌اند، بعدها به دلیل اجبار بر مهاجرت، در دو گروه از دو سوی دریای کاسپین به شرق و غرب فلات ایران سرازیر شده‌اند. در این مناطق اسکان یافته‌اند و آثار ورود آنها در مستندات تاریخی و زبان‌شناسی در هر دو بخش فلات ایران یعنی هم در شرق یعنی حدود خوارزم و هم در غرب آن آذربایجان و حدود ماد مشهود است. با توجه به برخورد این اقوام با دیگر ملل و تمدن‌های دیگر در مرزهای دو سوی فلات ایران، تشابه‌های زبان‌شناسی در قسمت شرقی بیش از قسمت غربی این سرزمین حفظ شده است. اما شواهد تاریخی مؤکداً هر دو سوی این سرزمین را جایگاه نخستین اقوام آریایی مهاجر بدین سمت می‌دانند.

کتابنامه

- آلتهایم، فرانتس. (۱۳۹۱). *تاریخ اقتصاد دولت ساسانی*. فرانتس آلتهایم، روت استیل با همکاری روبرت گوپل. ترجمه هوشنگ صادقی. ویراستار مجید جلیلود. چ ۲. تهران: علمی فرهنگی.
- آلام، میثائل. (۱۳۹۲). «نخستین سکه‌های ساسانی». *ساسانیان*. ویراستاران وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: مرکز.
- آموزگار، ژاله؛ تفضلی، احمد. (۱۳۷۰). *اسطوره زندگی زرتشت*. تهران: کتابسرای بابل.
- *اوستا*، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. (۱۳۷۱). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. ج ۱. تهران: مروارید.
- *اوستا*، کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایرانی. (۱۳۷۱). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. ج ۲. تهران: مروارید.
- بندهش. (۱۳۷۸). فرنیغ دادگی. ترجمه مهرداد بهار. چ ۶. تهران: توس.

- تفضلی، احمد. (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- حمزه اصفهانی، حمزه بن حسن. (۱۳۴۶). *تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و انبیاء)*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- درخت آسوری. (۱۳۷۱). *متون پهلوی (ترجمه، آوانوشت)*. گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب- آسانا. گزارش سعید عریان. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- دریایی، تورج. (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.
- دیاکونف، ایگور میخائیلوویچ. (۱۳۷۹). *تاریخ ماد*. ترجمه کریم کشاورز. ج ۱۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه-پهلوی. (۱۳۹۲). پژوهش سعید عریان. تهران: نشر علمی.
- رضایی باغ بیدی، حسن. (۱۳۸۱). *دستور زبان پارتی*. تهران: نشر آثار.
- ریگ ودا (قدیمی‌ترین سند زنده مذهب و جامعه هندو). (۱۳۷۲). با پیشگفتار تاراچند. به تحقیق و ترجمه و مقدمه سید محمدرضا جلالی نائینی. ویراست ۳. ج ۳. تهران: نقره.
- زند و هومن یسن (بهمن یشت) (مسئله رجعت و ظهور در آیین زرتشت) و کارنامه اردشیر بابکان. (۱۳۴۴). ترجمه صادق هدایت. تهران: پرستو.
- ژینیو، فیلیپ. (۱۳۸۵). «انیران». قوم آریا (مجموعه پژوهش‌هایی در زمینه ادیان و تاریخ ایران باستان). داریوش احمدی. قم: نشر ادیان.
- شارپ، رالف نورمن. (۱۳۸۸). *فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی که به زبان آریایی (پارسی باستان) نوشته شده است*. ج ۳. تهران: پازینه.
- شهبازی، علیرضا شاپور. (۱۳۹۱). «ایده ایران». *پیدایش امپراتوری ایران*. به کوشش وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: مرکز.
- شهرستانهای ایرانشهر، نوشته‌ای به زبان فارسی میانه درباره تاریخ، حماسه و جغرافیای باستانی ایران. (۱۳۸۸). با آوانویسی، ترجمه فارسی و یادداشت‌ها تورج دریایی. ترجمه شهرام جلیلیان. تهران: توس.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۸۵). *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. چ ۶. تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*. پیرایش جلال خالقی مطلق. ج ۱. تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*. پیرایش جلال خالقی مطلق. ج ۲. تهران: سخن.
- فره‌وشی، بهرام. (۱۳۷۴). *ایرانویج*. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- کای بار. (۱۳۴۷). «دیانت زرتشتی». *دیانت زرتشتی (مجموعه سه گفتار از پرفسور کای بار، پرفسور آسموسن، دکتر مری بویس)*. مترجم فریدون وهمن. تهران: جامی.
- کریستن سن، آتور. (۱۳۸۴). *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. تهران: نگاه.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۵۰). *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- کلنز، ژان. (۱۳۸۱). «اوستا». مترجم عسکر بهرامی، مجله معارف، دوره ۱۹، ش ۵۶. مرداد- آبان. صص ۱۵۸-۱۸۴.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۸۳). *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. تهران: معین.
- گیگر، ویلهلم؛ هینتس، والتر؛ ویندشمن، فردریک. (۱۳۸۲). *زرتشت در گائها (حکمت و عرفان، بنیادهای اخلاقی، جهان‌بینی و فلسفه سیاسی)*. ترجمه متون کلاسیک یونانی در مورد زرتشت و مغان. ترجمه و پژوهش هاشم رضی. تهران: سخن.
- گیمن، دوشن. (۱۳۸۱). *دین ایران باستان*. ترجمه رویا منجم. چ ۲. تهران: علم.
- لوکونین، ولادیمیر. (۱۳۹۳). *تمدن ایران ساسانی*. ترجمه رضا عنایت‌الله. چ ۵. تهران: علمی فرهنگی.
- مارکوارت، یوزف. (۱۳۷۳). *شهرستان‌های ایران بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*. ترجمه مریم میراحمدی. تهران: اطلاعات.
- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۲). *مروج الذهب*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ ۱. تهران: علمی فرهنگی.
- مکنزی، دی. ان. (۱۳۷۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی*. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مکنزی، دیوید. (۱۳۸۵). «ایران و ایران‌شهر». *قوم آریا (مجموعه پژوهش‌هایی در زمینه ادیان و تاریخ ایران باستان)*. داریوش احمدی. قم: نشر ادیان.
- مینوی خرد. (۱۳۵۴). ترجمه احمد تفضلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نیولی، گرادو. (۱۳۸۵). *آرمان ایران جستاری در خاستگاه نام ایران*. ترجمه سید منصور سید سجادی. تهران: اسطوره.
- هرودوت. (۱۳۸۹). *تاریخ هرودوت*. ج ۱. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: اساطیر.
- هرودوت. (۱۳۸۹). *تاریخ هرودوت*. ج ۲. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: اساطیر.
- *وندیداد اوستا (یا مجموعه قوانین زردشت)*. (۱۳۸۲). به قلم جیمز دارمستتر. مترجم موسی جوان. ویراستار علی اصغر عبداللهی. تهران: دنیای کتاب.
- یادگار زیربان (متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین و سنجش آن با شاهنامه). (۱۳۷۴). ترجمه ماهیار نوایی. به کوشش بهمن انصاری. تهران: اساطیر.
- یشت‌ها. (۱۳۰۷). *تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود*. ج ۱. بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی و انجمن ایرانی لیگ.
- یشت‌ها. (۱۳۰۷). *تفسیر و تألیف ابراهیم پورداوود*. ج ۲. بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی و انجمن ایرانی لیگ.
- Gyselen, Rika. (1989). *Lageographi. Adminstrative de Iempire Sassanide*. Paris: Groupe pour l'Etude de la Civilisation du Moyen-Orient.